

تحلیل انتقادی ادعاها و مستندات یُنْبُل درباره جایگاه سنت نبوی در میان مسلمانان

علی حسن بیگی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۶

چکیده

یُنْبُل درباره جایگاه سنت نبوی معتقد است که سنت نبوی خاستگاه و حیانی ندارد، اما در حل مشکلات نقش فیصله بخش داشته است. این نوشتار به بررسی چهار ادعای یُنْبُل می پردازد:

الف) فقدان خاستگاه و حیانی سنت نبوی. ب) فیصله بخشی سنت نبوی در حل مشکلات. ج) هم عرضی سنت نبوی با قرآن. د) اصل بودن سنت نبوی و فرع بودن قرآن. نویسنده با بهره گیری از روش توصیفی-تحلیلی به این نتایج رسیده است: ۱. سنت نبوی خاستگاه و حیانی ندارد، اما خداوند به پیامبره اختیاراتی در رهبری امت تفویض کرده که براساس آن، پیامبر دستوراتی صادر کرده است. ۲. دیدگاه یُنْبُل درباره فیصله بخشی سنت نبوی نادرست است، زیرا مسلمانان صدر اسلام چنین نگرشی به سنت نداشتند و حجیت سنت نبوی به سال های پس از رحلت پیامبره بازمی گردد. ۳. ادعای هم عرضی سنت با قرآن مبتنی بر خبر واحدی است که نه به معصوم و نه به صحابه منتسب است، بلکه ریشه در اجتهاد یکی از تابعین دارد. بنابراین، نمی توان از یک مورد جزئی نتیجه ای کلی گرفت. ۴. اصل بودن سنت و فرع بودن قرآن دیدگاه برخی افراد است و نمی توان آن را به همه مسلمانان تعمیم داد. همچنین، این ادعا مانند مورد پیشین با یک خبر واحد قابل اثبات نیست.

کلیدواژه ها: سنت نبوی، یُنْبُل، دارمی.

۱. مقدمه

اگر از قرآن بسندگان صرف نظر کنیم، بسیاری از عالمان مسلمان معتقدند قول و فعل

۱. استاد تمام و عضو هیئت علمی گروه الهیات دانشگاه اراک (a_hasanbagi@araku.ac.ir).

پیامبر ﷺ (سنت نبوی) حجت است و پس از قرآن، مهم‌ترین منبع معرفتی به شمار می‌رود. رویکرد غالب در میان عالمان مسلمان - که پیشینه‌ای طولانی دارد - این است که قول و فعل پیامبر خاستگاهی وحیانی دارد. آنان برای اثبات این دیدگاه به آیات قرآنی و احادیث تمسک کرده‌اند. در دوره معاصر، برخی دگرانیشان مانند حامد ابوزید معتقدند قول و فعل پیامبر ریشه در آداب و رسوم قریش دارد و فاقد خاستگاه وحیانی است.^۱ در میان مستشرقان، یُنْبُل دربارہ سنت نبوی چهار ادعا مطرح کرده است:

- الف) سنت نبوی فاقد خاستگاه وحیانی است.
 ب) سنت پیامبر ﷺ در حل مسائل و مشکلات جامعه عصر نبوی نقش فیصله بخش داشته است.
 ج) شواهد حدیثی نشان می‌دهد سنت نبوی در صدر اسلام هم‌رتبه با قرآن بوده است.
 د) در دوره‌های بعد، سنت نبوی اصل و قرآن فرع شد.
 این نوشتار به بررسی و نقد این ادعاها می‌پردازد.

۲. پیشینه جایگاه سنت در میان عالمان مسلمان

بسیاری از عالمان مسلمان معتقدند قول و فعل پیامبر ﷺ خاستگاه وحیانی دارد. مالک بن انس پیشوای مالکی‌ها می‌گفت:

كان رسول الله ﷺ إمام المسلمين، يسأل عن الشيء فلا يجيب حتى يأتي الوحي من السماء.^۲

«دارمی» از عالمان و محدثان اهل سنت معتقد است که قول و فعل پیامبر ﷺ خاستگاه وحیانی دارد. او در این باره می‌نویسد:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ حَسَّانَ، قَالَ: كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْحُسْنَى، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ؛^۳

حَسَّانَ گفت: جبرئیل بر پیامبر سنت را نازل می‌کرد، چنان که قرآن را بر او نازل می‌کرد.

۱. الامام الشافعي و تأسيس الایدیولوجیه الوسطیه، ص ۹۷.

۲. جذوة المقتبس فی تاریخ علماء الأندلس، ص ۱۷۸؛ الصلة مع التكملة و صلة الصلة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. مسند الدارمی، ج ۱، ص ۴۷۴.

حتی یحیی بن ابی کثیر پارا فراتر گذاشته و معتقد بود که سنت نبوی بر قرآن حاکم و مقدم است.^۱

دارمی در این باره می نویسد:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْفَرَارِيِّ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، قَالَ: السُّنَّةُ قَاضِيَةٌ عَلَى الْقُرْآنِ، وَلَيْسَ الْقُرْآنُ بِقَاضٍ عَلَى السُّنَّةِ؛^۲

یحیی بن ابی کثیر گفت: سنت بر قرآن حاکم و مقدم است، ولی قرآن بر سنت حاکم و مقدم نمی شود.

سعید بن جبیر بر این باور بود که حدیث منقول از پیامبر ﷺ هیچ گاه مخالف قرآن نیست. دارمی می نویسد:

أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ يَعْلَى بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: أَنَّهُ حَدَّثَ يَوْمًا بِحَدِيثٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ رَجُلٌ: فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا يُخَالِفُ هَذَا، قَالَ: لَا أُرَانِي أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَتُعَرِّضُ فِيهِ بِكِتَابِ اللَّهِ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْكَ؛^۳

روزی سعید بن جبیر حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل کرد. شخصی به او گفت: این حدیث با قرآن مخالف است. سعید بن جبیر گفت: نبینم که وقتی حدیثی از پیامبر نقل می کنم، تو طعنه زنی که حدیث مخالف با قرآن است، در صورتی که پیامبر از توبه قرآن داناتر بود.

در قرن سوم از احمد بن حنبل پرسیدند نظرت درباره حدیثی که می گوید: «السُّنَّةُ قَاضِيَةٌ عَلَى الْقُرْآنِ، وَلَيْسَ الْقُرْآنُ بِقَاضٍ عَلَى السُّنَّةِ؛ سنت بر قرآن حاکم و مقدم است»، چیست؟ او حدیث مذکور را رد نکرده، گفت من جسارت نمی کنم، ولی سنت مُبَيِّن و مُفَسِّر قرآن است. فضل بن زیاد می گوید:

سمعت أحمد بن حنبل - وسئل عن الحديث الذي روى «إن السنة قاضية على الكتاب»، فقال أحمد: ما أجسر على هذا أن أقوله، ولكن السنة تفسر الكتاب و تبينه.^۴

۱. همان.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۷۵.

۴. طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۵۲..

به نظر می‌رسد هر چقدر از صدر اسلام فاصله گرفته می‌شود، جایگاه سنت نبوی ارتقای بیشتری یافته است، به گونه‌ای که ابوالحسن اشعری، بنیان‌گذار مکتب اشاعره - که در واقع عقاید اهل سنت را تدوین کرده است - می‌نویسد:

السنة لا تنسخ بالقرآن وإنَّ السنة تنسخ القرآن وتقضى عليه، وإنَّ القرآن لا ينسخ السنة ولا يقضى عليها؛^۱

سنت به وسیله قرآن نسخ نمی‌شود، ولی سنت ناسخ و حاکم بر قرآن است. قرآن ناسخ و حاکم بر سنت نیست.

مکحول و اوزاعی می‌گویند:

القرآن أحوج إلى السنة، من السنة إلى القرآن الكريم؛^۲

نیاز قرآن به سنت بیشتر از نیاز سنت به قرآن است.

در دوره معاصر سنت و حدیث همچنان از اعتبار بالایی برخوردار بود. عالمانی از قبیل ابوشهبه در «دفاع عن السنة وردَّ الشبه المستشرقين و الكتاب المعاصرين» (قاهره، ۱۴۰۹ق)، احمد عمر هاشم با تألیف «دفاع عن الحديث النبوي» (قاهره، ۱۴۲۱ق)، محمد لقمان سلفی با نگارش «مكانة السنة في التشريع الاسلامي ودحض مزاعم المنكرين» (ریاض، ۱۴۲۰ق)، مصطفی سباعی با نوشتن «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي» (بیروت، ۱۴۱۹ق) و ابوزهور «الحديث والمحدثون» (قاهره، ۱۳۷۸ق) و «مكانة السنة في الاسلام» (بیروت، ۱۹۸۴م) از حجیت سنت و حدیث دفاع کردند. رشید رضا نیز احادیث را از مقوله وحی دانسته و بر حجیت آن تأکید می‌ورزید، گرچه او نسبت به حجیت خبر واحد ملاحظاتی داشت.^۳

ناگفته نماند عالمان معتزلی چنین دیدگاهی نداشته‌اند؛ برای مثال، ابواسحاق اسفراینی^۴ معتقد بود که سنت نبوی هیچ گاه قرآن را نسخ نمی‌کند. او می‌گفت:

۱. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۲۵۱ و ۲۹۹.

۲. جامع بیان العلم، ص ۲۳۴.

۳. تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۹، ص ۳۴۲.

۴. ابواسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی (۳۳۷ق / ۹۴۹م - ۴۱۸ق / ۱۰۲۷م) ولد فی اسفراین التي تقع بین نيسابور و جرجان، و لا تذكر المصادر تاريخاً محدداً لمولده إلا أنه و بناء على بعض المعلومات يكون قد توفي في الثمانين من عمره، و بالتالي يكون تاريخ ولادته حوالي عام ۳۳۷ق / ۹۴۹م. و يعتقد أنه ذهب إلى بغداد قبل عام ۳۵۱ق / ۹۶۲م، و تلقى مع ابن فريق و الباقلانی علم الکلام و أصول الفقه عن أبي الحسن الباهلي، و هو أحد تلاميذ أبي الحسن الأشعري، و تلقى العلم عن علماء من أمثال أبي محمد دعلج بن أحمد الشجری، و محمد ابن علی الجوزکاني، >

أَنَّ السُّنَّةَ لَا تَنْسَخُ الْقُرْآنَ.^۱

به احتمال فراوان، مقصود شافعی از منکرین حجیت حدیث^۲ معتزلیان هستند. در دوره معاصر توفیق صدقی، نویسنده «الاسلام هو القرآن وحده»، اولین کسی بود که در حجیت سنت و حدیث تردید کرد.

در میان شیعیان نیز مرحوم صدوق از طرفداران و حیانی بودن خاستگاه سنت است.^۳ آصف محسنی، از عالمان معاصر شیعه، از طرفداران رویکرد و حیانی بودن خاستگاه وحی است. او می نویسد:

طبق آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۴ خاستگاه همه سخنان پیامبر ﷺ وحی است.^۵

علامه طباطبائی معتقد است که دستورات پیامبر ﷺ گاهی جنبه حکم شرعی دارد و گاهی دستوراتی است که از سوی او به عنوان ولی امر صادر می شود. او در ذیل آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾^۶ می نویسد:

خداوند در این آیه به کسانی را که ایمان آورده اند، امر می کند به رعایت تقوا و به ایمان آوردن به رسول، با این که چنین کسانی دعوت پیامبر را پذیرفته اند. بر این اساس، به خدا و رسول نیز ایمان آورده اند. پس دستور مجدد به ایمان آوردن به رسول شاهد و قرینه ای است بر این که مقصود از این ایمان، تبعیت و پیروی کامل و اطاعت بدون چون چرا از رسول است، تفاوتی نمی کند که دستور و نهی رسول مربوط به حکمی از

→ و أبی بکر أحمد بن إسماعیل الإسماعیلی، و أبی بکر محمد بن یزید. و بعد أن أكمل تحصيله للعلم درّس العلم فی موطنه، اسفرايين، فترة من الزمن، ثم دعى بعد ذلك إلى نيسابور، و درّس العلم فی مسجد عقيل و فی المدرسة التي أنشئت خصيصا لأجله و تخرج على يديه الكثير من طلاب العلم. و توفي الإسفرايينی فی ۱۰ محرم عام ۴۱۸ ق، الموافق ل ۲۰ فبراير ۱۰۲۷ م، و دفن فی مقابر الحيرة، إلا أن ابنه قدم فی جمع غفير من إسفرايين و ذلك بعد ثلاثة أيام من وفاة أبيه و نقل نعشه إلى موطنه إسفرايين و دفن بها (موسوعة أعلام العلماء و الأدباء العرب و المسلمين، ج ۱، ص ۶۱۲).

۱. همان، ج ۱، ص ۶۱۲.

۲. کتاب الام، ج ۷، ص ۲۸۷.

۳. الاعتقادات، ص ۸۴ - ۸۵.

۴. سوره نجم، آیه ۳.

۵. مشرعة البحار، ج ۱، ص ۳۱۷.

۶. سوره حدید، آیه ۲۸.

احکام شرع باشد، و چه اعمال ولایتی باشد که پیامبر بر امور امت دارد.

در جای دیگر نیز بر این نکته تأکید می‌کند که اوامر پیامبر نه از سوی خداوند، بلکه به دلیل ولایت پیامبر بر مردم صادر شده است.^۱

علامه در ذیل آیه «يَتَنَاجَوْنَ بِالْأَلَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ»^۲ می‌نویسد:

از تقابلی که در این آیه بین اثم و عدوان و معصیت رسول واقع شده استفاده می‌شود که مقصود از «اثم» آن گونه اعمالی است که اثری بد دارد، ولی اثر بدش صرفاً متوجه انجام‌دهنده آن است و به دیگری سرایت نمی‌کند. شراب خواری، قماربازی و ترک نماز که منحصرأ ارتباط با حق الهی دارد. مقصود از واژه «عدوان» آن اعمال زشتی است که آثار بدش به دیگران سرایت می‌کند. این معصیت‌ها مرتبط به حق مردم است که آنان از آن ضرر دیده و اذیت می‌شوند. این دو گونه، هر دو، از مصادیق معصیت الهی است. سومی که نافرمانی رسول باشد، عبارت است از اعمالی که مخالفتی با خداوند ندارد. این سری از اعمال از نظر شرعی جائز و رسول خدا (علیه السلام) از طرف خداوند متعال در مورد آن‌ها نه دستوری داده و نه منعی کرده، ولی از سوی خویش و برای تحقق مصالح امت دستوری داده است.^۳

۳. ینبل و سنت نبوی

مستشرقان معتقدند که سنت به معنای مجموعه گفتار و اعمال لازم الاتباع پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دورانی متأخر از حیات وی به عنوان مکمل قرآن در جهت حل و فصل مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی و اعتقادی جامعه رو به گسترش اسلامی شکل گرفته است. این بدان معنا است که در زمان حیات پیامبر سنت نبوی وجود نداشته و یا حجیتی نداشته است.^۴ آنان ادعا می‌کنند که عمده احادیث رایج در قرن سوم حاصل جعل و ابداع ناقلان بوده است.^۵

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۹۹.

۲. سوره مجادله، آیه ۸.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۴. العقیده و الشریعه، ص ۵۱؛ حدیث اسلامی: خاستگاه‌ها و سیر تطور، ص ۱۷؛ حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۳۱ - ۳۲.

۵. حدیث اسلامی: خاستگاه‌ها و سیر تطور، ص ۱۹.

ینبل در تعریف سنت می گوید:

بنا بر بیان مشهور، «سنت» عبارت از سخن، رفتار و تأیید پیامبر است که در شکل حدیث به صورت زبانی یا نوشتاری ثبت شده است.^۱

ینبل معتقد است پیامبر بسیاری از مسائل را نه با وحی، بلکه با حکم و دستور خودش فیصله می داد و قول و فعل و تقریر او حتی در زمان حیاتش الگوی برتر شناخته می شد.^۲ ینبل با استناد به شواهد حدیثی استنباط کرده است که در صدر اسلام، سنت نبوی مرتبه ای هم ردیف با قرآن داشته و سپس این انگاره شکل گرفت که جبرئیل علیه السلام سنت را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده، همان گونه که قرآن را نازل کرده است. در ادامه، برخی از مسلمانان از این نیز فراتر رفته و به این باور رسیدند که برترین معیار، قرآن نیست، بلکه سنت است:

السُّنَّةُ قَاضِيَةٌ عَلَى الْقُرْآنِ، وَلَيْسَ الْقُرْآنُ بِقَاضٍ عَلَى السُّنَّةِ.^۳

ارزیابی

همان گونه که مشاهده می شود، ینبل درباره جایگاه سنت نبوی چهار ادعا مطرح کرده است:

(الف) بسیاری از اقوال و افعال پیامبر صلی الله علیه و آله که به سنت معروف اند، خاستگاه وحیانی ندارند.

(ب) قول و فعل پیامبر صلی الله علیه و آله فیصله بخش مسائل و مشکلات جامعه بود.

(ج) شواهد حدیثی نشان می دهند که سنت نبوی در صدر اسلام مرتبه ای هم ردیف با قرآن داشته است.

(د) در دوره های بعد، سنت اصل و قرآن فرع شد.

به نظر می رسد هریک از این ادعاها باید به صورت جداگانه بررسی و ارزیابی شود.

۳ - ۱. ینبل و فقدان وحیانی بودن سنت

همان گونه که اشاره شد، ینبل معتقد است سنت نبوی فاقد خاستگاه وحیانی است و پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس تشخیص خود راهکارهایی برای حل مسائل ارائه می کرد. این دیدگاه با

۱. حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. مسند الدارمی، ج ۱، ۴۷۴؛ حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۴۶.

نظر عالمان مسلمان، اعم از شیعه و اهل سنت، که پیش‌تر به آن اشاره شد، در تعارض است. بررسی قرآن و احادیث شیعه نشان می‌دهد که سنت نبوی لزوماً به معنای وحیانی بودن کلی آن نیست، اما خداوند به پیامبر (ص) اختیاراتی تفویض کرده است. به عبارت دیگر، خداوند برای هدایت مردم و حل مسائل و مشکلات آنان، امر دین را به پیامبر واگذار کرده است. آیاتی مانند:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۱

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۴

گویای این است که سخنان، رفتار و تصمیمات پیامبر (ص) خاستگاه وحیانی ندارد؛ زیرا در غیر این صورت، رسول و پیامبر اطاعت جداگانه نداشت و نیازی به این همه تأکید بر اطاعت از رسول و پیامبر نبود.

مرحوم کلینی در الکافی بابی با عنوان «بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَإِلَى الْأَئِمَّةِ (علیهم السلام) فِي أَمْرِ الدِّينِ» گشوده و براساس داوری آصف محسنی در ذیل آن، حدیثی صحیح^۵ نقل می‌کند که امام صادق (ع) می‌فرماید:

همانا خداوند پیامبرش (ص) را نیکو تربیت کرد. هنگامی که تربیت او به کمال رسید، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». سپس امر دین و امت را به او واگذار کرد تا سیاست بندگانش را عهده‌دار شود. آنگاه فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». همانا رسول خدا (ص) استوار، موفق، و مؤید به روح القدس بود و در سیاست و تدبیر خلق هیچ لغزش و خطایی نداشت. او به آداب الهی تربیت شده بود. خداوند نمازهای پنج‌گانه را دو رکعت دو رکعت واجب کرد که جمعاً ده رکعت شد. سپس رسول خدا (ص) به نمازهای ظهر، عصر، و عشا دو رکعت و به مغرب یک رکعت افزود.

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲. سوره نساء، آیه ۶۹؛ سوره نور، آیه ۵۲؛ سوره احزاب، آیه ۷۱؛ سوره فتح، آیه ۱۷.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹؛ سوره نور، آیه ۵۴.

۴. سوره حشر، آیه ۷.

۵. الاحادیث المعتمره، ج ۱، ص ۴۷۴.

خداوند شراب انگور را تحریم کرد و رسول خدا ﷺ هر نوشیدنی مست کننده را حرام نمود و خداوند این تحریم را تأیید کرد.^۱

همان گونه که مشاهده می شود، حدیث مذکور صراحتاً بیان می کند که خداوند به پیامبر ﷺ اختیاراتی تفویض کرده است. پیامبر براساس این اختیار، برای هدایت و حل مسائل مردم به بنیان گذاری برخی امور اقدام کرده است. به احتمال فراوان، عدم مراجعه یُنْبُل به منابع حدیثی شیعه، که بسیاری از آن ها مکتوب شده بودند^۲ و مثل احادیث اهل سنت با مشکل نقل شفاهی و فاصله میان صدور و کتابت، مواجه نیست، سبب شده که یُنْبُل به نکته تفویض به پیامبر از سوی خداوند توجه نکند.

۳ - ۲. یُنْبُل و فیصله بخشی قول و فعل پیامبر

یُنْبُل معتقد است که قول و فعل پیامبر ﷺ، یا همان سنت نبوی، در عصر پیامبر فیصله بخش مسائل و مشکلات جامعه بود.^۳ به نظر می رسد این دیدگاه فاقد استحکام کافی است؛ زیرا یُنْبُل در استنباط خود دچار تعمیم گرایی شده است. یکی از آسیب های تحلیل رویدادهای تاریخی، تعمیم گرایی است؛ به این معنا که گاهی تحلیل گریک رویکرد، اعتقاد، یا مواجهه گروهی در یک دوره زمانی را به دوره های دیگر تسری می دهد. مسلمانان پس از صدر اسلام برای سنت نبوی جایگاه رفیعی قائل بوده و آن را منبعی پس از قرآن تلقی می کردند. اما آیا مسلمانان صدر اسلام نیز نسبت به قول و فعل پیامبر چنین دیدگاهی داشتند؟ مطالعات قرآنی و حدیثی - که در ادامه به آن ها اشاره می شود - نشان می دهند که مسلمانان صدر اسلام نگاه قدسی به پیامبر نداشتند و در نتیجه، گاه به خود اجازه می دادند با دستورات و سنت پیامبر مخالفت کنند. در ادامه، به برخی شواهد این ادعا اشاره می شود.

۳ - ۲ - ۱. قرآن و مواجهه صحابه با پیامبر ﷺ

قبلاً اشاره شد که آیاتی از قبیل آیاتی از قبیل:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. معالم العلماء، ص ۲۲؛ تاریخ عمومی حدیث، ص ۲۵۲.

۳. حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۴۵.

۴. سوره نساء، آیه ۸۰.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳

از مقاومتی حکایت دارند که برخی صحابه در اجرای فرامین پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دادند. به عبارت دیگر، صحابه گاه از اطاعت و فرمان برداری پیامبر خودداری می کردند. به همین دلیل، به آنان گوشزد می شود که اطاعت از پیامبر همان اطاعت از خداست. قابل ذکر است که مستندات تاریخی این ادعا در بخش بعدی تحت عنوان «تکیه صحابه بر دیدگاه خویش و مخالفت با تصمیم های پیامبر» ارائه شده است.

۳ - ۲ - ۲. صحابه و ممانعت از نوشتن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که اشاره شد، رویکرد برخی صحابه به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله مبتنی بر اطاعت و تسلیم کامل نبود. برای مثال، در حدیثی معتبر نقل شده است که برخی صحابه مکی (مهاجرین از مکه به مدینه)، پیامبر صلی الله علیه و آله را مانند بشری عادی تلقی می کردند و معتقد بودند نیازی به ثبت و ضبط سخنان ایشان نیست. عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید:

آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنیدم، می نوشتم تا این که قریشیان مرا از نوشتن سخنان ایشان نهی کردند و گفتند: پیامبر نیز بشری مانند دیگر انسان هاست و در حال خشم و خوشنودی سخن می گوید (پس ضرورتی به نوشتن سخنان او نیست). پس از آن، از نوشتن سخنان پیامبر خودداری کردم و ماجرا را به ایشان گزارش دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخنانم را بنویس، قسم به آن که جانم در دست اوست! آنچه از دهانم بیرون می آید، حق است.^۴

۳ - ۲ - ۳. تکیه صحابه بر دیدگاه خویش و مخالفت با تصمیم های پیامبر صلی الله علیه و آله

گزارش های تاریخی و حدیثی از مخالفت برخی صحابه با تصمیم ها و دستورات

۱. سوره نساء، آیه ۱۳، ۶۹؛ سوره نور، آیه ۵۲؛ سوره احزاب، آیه ۷۱؛ سوره فتح، آیه ۱۷.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹؛ سوره نور، آیه ۵۴.

۳. سوره حشر، آیه ۷.

۴. مسند الدارمی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۵۷۸؛ مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۶؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۶، ص ۲۲۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۵۸. شعب ابی نووط محقق و مصحح مسند احمد حنبل در ذیل حدیث مذکور در آن کتاب می نویسد: «إسناده صحيح، رجاله ثقات» (مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۸).

پیامبر ﷺ حکایت دارند. در ادامه، به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌شود:

الف) در سال سوم هجری، به پیامبر ﷺ خبر رسید که مشرکان مکه، برای تلافی شکست خود در جنگ بدر، به سوی مدینه حرکت کرده‌اند. به همین منظور، شورای نظامی میان پیامبر و مسلمانان تشکیل شد. در این شورا، دو پیشنهاد برای مقابله با مشرکان مهاجم مطرح گردید: یکی ماندن در مدینه و دفاع از شهر، و دیگری خروج از مدینه و رویارویی با دشمن در خارج از شهر، که اکثریت از آن حمایت کردند. پیامبر ﷺ در نهایت بر رأی اکثریت صحنه گذاشت و تصمیم گرفت نبرد با مشرکان را در بیرون از مدینه (احد) رقم بزند. گزارش‌ها حاکی است که هنگام حرکت سپاه مسلمانان به سوی میدان نبرد احد، تعداد آنان حدود هزار نفر بود، اما یک سوم از این گروه، به بهانه اینکه چرا پیامبر نظر آن‌ها مبنی بر ماندن در شهر و دفاع از مدینه را نپذیرفت، از همراهی با پیامبر خودداری کرده و جدا شدند.^۱

ب) در سال ششم هجری، پیامبر ﷺ به همراه گروهی از مسلمانان برای زیارت خانه خدا به سوی مکه حرکت کردند. مشرکان مکه، پس از اطلاع، در صدد جلوگیری از ورود مسلمانان به مکه برآمدند. در نتیجه، مسلمانان ناچار در منطقه حدیبیه توقف کردند. پس از گفت‌وگوی نماینده مشرکان با پیامبر ﷺ، صلحی میان پیامبر و مشرکان برقرار شد که در تاریخ به «صلح حدیبیه» معروف است. اما از آن‌جا که برخی مفاد صلح‌نامه به مذاق صحابه خوش نیامد، آنان از اجرای دستور پیامبر مبنی بر ذبح قربانی و خروج از احرام سرباز زدند. زهری نقل می‌کند:

پس از عقد قرارداد میان پیامبر ﷺ و مشرکان مکه در حدیبیه، پیامبر به یارانش رو کرد و فرمود: برخیزید، شترانی را که با خود آورده‌اید نحر کنید و حلق و تقصیر کنید. پیامبر این سخن را سه بار تکرار کرد، اما هیچ‌یک از یارانش برنخواستند و دستور ایشان را اطاعت نکردند.^۲

پیامبر ﷺ در حالی که ناراحت بود، برام سلمه وارد شد و فرمود:

عَجَبًا يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِنِّي قُلْتُ لِلنَّاسِ انْحَرُوا وَاحْلِقُوا وَحَلُّوا مِرَازًا، فَلَمْ يُجِئْنِي أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَى ذَلِكَ وَهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَنْظُرُونَ فِي وَجْهِي؛^۳

۱. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۸۳.

۲. صحيح البخاری، ج ۴، ص ۴۳۱.

۳. المغازی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۳۹، ص ۹۶؛ سبیل الهدی و الرشاد فی سيرة خير العباد، ج ۵، ص ۵۶.

شگفتا ای ام سلمه، به یارانم چندین بار گفتم: شترانی را که با خود آورده‌اید نحر کنید، سپس حلق کنید و از احرام خارج شوید، اما هیچ‌یک از آنان، در حالی که سخنانم را می‌شنوند و به چهره‌ام نگاه می‌کنند، پاسخ ندادند.

ج) پیامبر (ص) در روزهای پایانی عمر خویش، اسامه بن زید را به فرماندهی سپاه منصوب کرد و دستور داد که مسلمانان به او پیوندند و به سوی شام حرکت کنند. ابن سعد نقل می‌کند:

عده‌ای گفتند: چرا پیامبر (ص) نوجوانی را بر مهاجرین با سابقه امیر و فرمانده کرده است؟ پیامبر از این سخن خشمگین شد. در حالی که دستمالی بر پیشانی بسته و پارچه‌ای بر بدن آویخته بود، به منبر رفت، حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و فرمود: ای مردم، این چه سخنی است که درباره فرماندهی اسامه می‌گویید؟ درباره فرماندهی او از سوی من طعنه می‌زنید، چنان‌که درباره فرماندهی پدرش نیز چنین می‌گفتید. به خدا سوگند، پدرش شایستگی فرماندهی داشت، چنان‌که پسرش نیز این شایستگی را دارد.^۱

د) در روزهای پایانی عمر پیامبر (ص)، اصحاب به عیادت ایشان آمدند. پیامبر (ص) فرمود: نوشت افزاری بیاورید تا مطلبی را برایتان بنویسم که از گمراهی شما جلوگیری کند. برخی از صحابه، از جمله عمر بن خطاب، ممانعت کردند و نگذاشتند پیامبر این مطلب را مکتوب کند. منابع حدیثی اهل سنت در این باره گزارش می‌دهند که در نزدیکی ارتحال پیامبر (ص)، عده‌ای در خانه ایشان حضور داشتند. پیامبر فرمود: نوشت افزاری بیاورید تا مطلبی را برایتان بنویسم که از گمراهی شما جلوگیری کند. عمر گفت: تب بر پیامبر چیره شده است. با وجود قرآن، نیازی به نوشته‌ای نیست و افزود: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ کتاب خدا برای ما کافی است.^۲

هـ. شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» - که در ماجرای قلم و دوات مطرح شد - آغاز رسمی و آشکاری برای گرایش به قرآن‌بسندگی و بی‌نیازی از سیره و قول پیامبر (ص)، یعنی سنت نبوی، بود. بعدها، با ممانعت از نقل و تدوین حدیث^۳ (حدیث: قول، فعل، یا تقریر معصوم)، به طور طبیعی سنت و سیره پیامبر کنار گذاشته شد. از سوی دیگر، سیره و سنت خلیفه دوم (عمر

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹۵؛ صحیح المسلم، ج ۳، ص ۱۲۶۰؛ سنن النسائی، ج ۳، ص ۴۳۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۵. شعب ابن رنوط محقق کتاب مسند احمد حنبل در ذیل حدیث مذکور می‌نویسد: «اسناد صحیح علی شرط الشیخین» (مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۳۵).

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۷؛ منع تدوین الحدیث، ص ۳۵؛ اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۴۹ - ۵۰؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۰ - ۵۳.

بن خطاب) در میان برخی مسلمانان رواج یافت و هم ردیف یا حتی برابر با سنت پیامبر تلقی شد. برای مثال، عبدالرحمن بن عوف در شورای شش نفره برای تعیین خلیفه، به طور رسمی شرط کرد که خلیفه باید به سیره و سنت ابوبکر و عمر، در کنار سیره و سنت پیامبر ﷺ، پایبند باشد.^۱

در گزارشی آمده که عبدالرحمن بن عوف به امام علی علیه السلام گفت:

أَبَايُعُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَسُنَّةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟^۲

با تو بیعت می‌کنم به شرط عمل به قرآن، سنت پیامبر، و سنت ابوبکر و عمر.

احمد بن حنبل از ابوالثعلبی نقل می‌کند که وی گفت: به عبدالرحمن بن عوف گفتم: چگونه با عثمان بیعت کردید و علی را کنار گذاشتید؟ عبدالرحمن پاسخ داد: گناه من چیست؟ ابتدا به علی رو کردم و گفتم: با تو بیعت می‌کنم به شرط عمل به قرآن، سنت پیامبر، و سیره ابوبکر و عمر. علی گفت: به آنچه در توانم باشد، عمل می‌کنم. سپس به عثمان رو کردم و او همه شرایط را پذیرفت.^۳

در برخی موارد، سنت خلیفه اول و دوم حتی بر سنت پیامبر ترجیح یافت. برای نمونه، ربیع بن شداد حاضر نشد طبق کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ با امام علی علیه السلام بیعت کند و گفت: با تو بر اساس سنت ابوبکر و عمر بیعت می‌کنم. امام علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر طبق قرآن و سنت پیامبر رفتار نکرده باشند، در مسیر حق نبوده‌اند.^۴

و. در زمان پیامبر ﷺ و ابوبکر، نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان (معروف به قیام رمضان یا تراویح) به صورت فردا (انفرادی) خوانده می‌شد، اما در زمان خلافت عمر بن خطاب، وی دستور داد این نمازها به جماعت اقامه شود. عمر این اقدام خود را «بدعت نیکو» دانست و گفت: «نِعْمَةُ الْبِدْعَةِ هَذِهِ؛ چه بدعت خوبی است». در گزارشی آمده است که مردم کوفه در زمان حکومت امام علی علیه السلام حاضر نشدند نماز تراویح را - که از زمان عمر مرسوم شده بود - به صورت فردا بخوانند و هنگام جلوگیری از اقامه جماعت، فریاد «وَأَعْمَرَا» سر دادند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۲.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۶۰.

۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۶.

هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد کوفه شد، به امام حسن علیه السلام دستور داد که اقامه نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان به صورت جماعت ممنوع شود. مردم پس از شنیدن سخن امام حسن علیه السلام، فریاد زدند: **وَأَعْمَرَاهُ، وَأَعْمَرَاهُ**.^۱

۳ - ۲ - ۴. تفکیک میان فرمان خدا با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گزارش‌های حدیثی و تاریخی گویای این است که برخی صحابه هنگام مواجهه با دستور و سخنان پیامبر می‌گفتند: این دستور و سخن از سوی خداوند است یا از سوی تو؟ به نمونه‌های ذیل توجه شود.

الف) مسلمانان در مورد جنگ بدر و محلی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند فرود آمده و بمانند، گفتند: ای پیامبر، آیا به دستور خدا در این جا فرود آمده‌ای که ما هم به ناچار باید فرود آئیم یا رأی و نظر خودت براین است که در این جا فرود آئیم؟^۲

ب) مسلمانان درباره جنگ احزاب و نقض عهد یهودیان مدینه گفتند: ای پیامبر، در این باره نظر خودت چنین است و دوست داری آن را انجام دهیم یا از سوی خداوند دستوری رسیده که باید انجام دهیم یا فقط تدبیری است از سوی شما برای آسودگی ما؟^۳

ج) دو تن از عالمان و مورخان درباره رویدادهای پس از غدیر می‌نویسند:

حلبی نویسنده سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش کرده، هنگامی که سخن پیامبر در غدیر خم - که فرموده بود: **من كنت مولاه فعلي مولاه** - منتشر شد، حارث بن نعمان فهری وارد مدینه شد و از پیامبر پرسید: اعلان ولایت علی از سوی خداوند بود یا از سوی خودت؟ پیامبر چهره‌اش سرخ شد و فرمود: **والله الذي لا إله إلا هو أنه من الله، و ليس مني قالها ثلاثا**.^۴

۳ - ۲ - ۵. صحابه و اجتهاد در مقابل نص

تاریخ اسلام نشان‌دهنده مخالفت برخی صحابه تأثیرگذار با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یا به عبارتی اجتهاد در برابر نص، است. برای مثال، عمر بن خطاب، خلیفه دوم، متعه حج و متعه زنان را تحریم کرد.^۵

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۷۳.

۲. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۷۲؛ أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۳۶.

۳. السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۳۴.

۴. اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۶۶؛ الغدير، ج ۱، ص ۴۰۶.

۵. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۶؛ سنن النسائي، ج ۲، ص ۳۴۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۹۰۳.

همچنین، همان طور که پیش تر اشاره شد، وی دستور داد نمازهای مستحبی شب های ماه رمضان (تراویح) به صورت جماعت اقامه شود. در زمان پیامبر ﷺ و ابوبکر، بیت المال به صورت مساوی میان مسلمانان تقسیم می شد، اما عمر از سال ۲۰ هجری، ثروت را براساس نژاد و سوابق دینی افراد تقسیم کرد. وقتی به او گفته شد که ابوبکر بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کرد، پاسخ داد: من کسی را که همراه پیامبر با مشرکان جنگید با کسی که علیه پیامبر جنگید، برابر نمی دانم.^۱

قابل توجه است که مسلمانان و صحابه در برابر این تغییرات اعتراضی نکردند و بعدها سیره خلفای اول و دوم و عملکرد صحابه به عنوان یکی از منابع فقهی و حقوقی مسلمانان پذیرفته شد.^۲

این موارد نشان دهنده نگاه خاص برخی صحابه به جایگاه و مقام پیامبر ﷺ است. براین اساس، مشخص می شود که دیدگاه ابوجعفر یحیی بن زید (نقیب البصرة) تا چه حد با واقعیت های جامعه زمان پیامبر هم خوانی دارد. ابن ابی الحدید، شاگرد او، می نویسد:

گفتم: از نقیب البصرة، ابوجعفر یحیی بن محمد بن ابی زید، پرسیدم و اخباری (درباره فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام) را نزد او خواندم. به او گفتم: این گزارش ها نزدیک است که بر نص [بر خلافت علی] دلالت کنند، اما بعید می دانم صحابه نص پیامبر درباره شخص خاصی را نادیده گرفته باشند، چنان که نادیده گرفتن نص درباره قبله بودن کعبه، وجوب روزه رمضان، یا دیگر معالم دین را بعید می دانیم. او گفت: تو نمی توانی از گرایش به اعتقادات معتزله فاصله بگیری. سپس افزود: صحابه خلافت را از معالم دین، مانند نماز و روزه، که احکام شرعی عبادی هستند، نمی دانستند، بلکه آن را امری دنیوی، مانند انتخاب فردی به عنوان امیر، اداره جنگ، یا مدیریت جامعه، تلقی می کردند. آن ها در چنین اموری، اگر مصلحتی می دیدند، باکی نداشتند که با نصوص پیامبر ﷺ مخالفت کرده و برخلاف آن عمل کنند.^۳

۳ - ۲ - ۶. ممانعت از نقل و تدوین حدیث.

گرچه برخی مسلمانان با نگاهی غیرقدسی به پیامبر ﷺ، توجه چندانی به حدیث (به

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۵؛ فتوح البلدان، ص ۴۳۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵.

۲. تاریخ فقه و فقهها، ص ۸۴ - ۸۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۲.

معنای اعم: قول، فعل، و تقریر) نداشتند، اما ممانعت خلفای اول و دوم این بی توجهی را تشدید کرد. نقل شده که ابوبکر پانصد حدیث نبوی را سوزاند. عایشه، دختر ابوبکر، خلیفه اول، می گوید:

شبی در کنار پدرم خوابیده بودم، دیدم بیدار است و در بستر خود آرام ندارد. اندوهگین شدم که چرا خوابش نمی برد. صبح به من گفت: هَلُمِّي الْأَحَادِيثَ الَّتِي عِنْدَكَ، فَحِثُّهُ بِهَا فَأَحْرِقْهَا؛ دخترم، احادیثی که نزدت داری بیاور. آن ها را آوردم و او همه را سوزاند.^۱

پس از سوزاندن احادیث، ابوبکر مردم را گرد آورد و در سخنرانی خود به آنان گفت:

شما از رسول خدا ﷺ احادیثی نقل می کنید و در آن ها اختلاف می ورزید. کسانی که پس از شما می آیند، اختلافشان از شما بیشتر خواهد بود. پس از پیامبر حدیثی نقل نکنید. هرگاه کسی از شما درباره حکمی پرسید، بگویید حلال و حرام هایی که در قرآن آمده، برای ما و شما کافی است.^۲

پس از ابوبکر، عمر، خلیفه دوم، از تدوین و نقل احادیث نبوی جلوگیری کرد. عمر برای سنت پیامبر ﷺ جایگاهی قائل نبود و تنها پیام های قرآن را جاودانه می دانست. این رویکرد معتقد است که آموزه های حدیثی و سنت پیامبر ﷺ تنها در زمان حیات ایشان حجیت و لزوم اجرا داشته و پس از آن الزام آور نیست. این اندیشه در اقدامات و سخنان عمر قابل پیگیری است. پیش تر اشاره شد که در ماجرای قلم و دوات، هنگامی که پیامبر ﷺ در اواخر عمر خود درخواست نوشت افزار کرد تا مطلبی برای جلوگیری از گمراهی امت بنویسد، عمر مخالفت کرد و گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. همچنین، وقتی یکی از مسلمانان از عمر پرسید: چرا عمره را در ماه های حرج حرام کردی، در حالی که رسول خدا ﷺ آن را حلال می دانست؟ و چرا متعه زنان را حرام کردی، در حالی که پیامبر ﷺ آن را جایز شمرده بود؟ عمر پس از سخنانی، رو به او کرد و گفت: أَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ؛ من همدریف پیامبر هستم.^۳ عمر در عبارت «أَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ» از اندیشه خود پرده برداشت. یکی از نویسندگان در این باره می نویسد:

۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲ - ۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۵.

معنای امروزی «زَمیل» هم‌کلاسی است، اما در گذشته به دو نفری اطلاق می‌شد که سوار بر یک شتر بودند و هر یک در یک سوی آن نشسته بود، یا دو نفری که با هم بر شتری سفر می‌کردند. عمر با این عبارت ادعا می‌کند که هم‌ردیف پیامبر ﷺ است، به گونه‌ای که همان‌طور که پیامبر می‌توانست امر و نهی کند، چیزی را حلال یا حرام نماید، او نیز چنین اختیاری دارد.^۱

ممانعت از نقل و تدوین حدیث نبوی، بخش عمده‌ای از احادیث را از دسترس خارج کرد. برای مثال، پیامبر ﷺ طی ۲۳ سال در مکه و مدینه (حدود ۸۲۸۰ روز) به تبیین دین پرداخت و در مواجهه با افراد و گروه‌های مختلف، متناسب با زمان و مکان، سخنان و رفتارهایی داشت که بسیاری از آن‌ها از بین رفته است. یکی از برجسته‌ترین گنجینه‌های سخنان پیامبر، خطبه‌های نمازهای جمعه و عید در مدینه است. ایشان در مدت ده سال، حدود پانصد خطبه ایراد کردند که به دلیل جایگاه امامت و رهبری اجتماعی، حاوی نکات مهمی بودند، اما امروزه حتی یکی از این خطبه‌ها در دسترس نیست.

۳ - ۳. سنت نبوی هم‌عرض با قرآن

گفته شد ینبل از خلال شواهد حدیثی استنباط کرده که در آغاز، سنت مرتبه‌ای هم‌ردیف قرآن داشته است.^۲ به نظر می‌رسد این ادعا چندان واضح نیست؛ زیرا معلوم نیست مقصود ینبل از «آغاز» چه زمانی است. اگر مقصود از آن، عصر پیامبر و صحابه باشد، قبلاً اشاره شد که سنت پیامبر چنین جایگاهی نداشته است. اگر مقصود از «آغاز» اواخر قرن اول و ابتدای قرن دوم است، بله این ادعا پذیرفتنی است که سنت پیامبر جایگاه مهمی یافت، ولی در کنارش سنت خلفا و صحابه نیز از منابع حقوقی شمرده می‌شد. به نظر می‌رسد مقصودش از آغاز عصر پیامبر ﷺ و صحابه است؛ زیرا او در ادامه می‌نویسد:

و سرانجام این انگاره پدید آمد که جبرئیل سنت را بر محمد نازل کرد، همان‌طور که قرآن را نازل کرد.

سپس به سخن دارمی استناد می‌کند:^۳

۱. تاریخ خلفاء، ص ۸۱.

۲. حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۶.

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ حَسَّانَ، قَالَ: كَانَ جَبْرِيلُ يُنْزِلُ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِالسُّنَّةِ، كَمَا يُنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ.^۱

از سوی دیگر، انگاره پرداز و حیانی بودن سنت، چنان که در متن دارمی دیده می شود، حسان بن عطیه محاربى، شیخ حدیثی اوزاعی است که در سال های پس از ۱۲۰ق، از دنیا رفته و از زمره تابعین بوده است.^۲

همان گونه که ملاحظه می شود، ینبل برپایه سخن حسان بن عطیه محاربى ادعای و حیانی بودن خاستگاه سنت را مطرح کرده است، در صورتی که اولاً، سخن حسان بن عطیه محاربى خبر واحد غیرمقترن به قرائن است؛ ثانیاً، دارای حجیت نیست؛ زیرا طبق مبانی شیعیان، حسان بن عطیه سخن خویش را از معصوم نقل نکرده است. در نتیجه، چنین سخنی از فاقد حجیت است. طبق مبانی اهل سنت نیز از فاقد حجیت است؛ زیرا ادعای حسان بن عطیه به پیامبر یا صحابه منسوب نیست تا از حجیت برخوردار باشد. گذشته از این، چنین ادعایی (و حیانی بودن خاستگاه سنت نزد مسلمانان صدر اسلام) هیچ گاه با یک گزارش اثبات نمی شود. به عبارت دیگر، دلیل و مستندات، اخص از مدعاست و با یک مورد جزئی نمی توان نتیجه کلی اخذ کرد.

۳ - ۴. سنت اصل و قرآن فرع.

ینبل معتقد است مسلمانان از انگاره هم عرض بودن سنت با قرآن عبور کرده و به این انگاره رسیدند که برترین معیار، قرآن نیست، بلکه سنت است. در این باره ینبل به گزارش دارمی استناد می کند:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْفَرَارِيِّ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ «السُّنَّةُ قَاضِيَةٌ عَلَى الْقُرْآنِ، وَلَيْسَ الْقُرْآنُ بِقَاضٍ عَلَى السُّنَّةِ».^۳

در گزارش های دیگر، مطلب مذکور به همان مضمون نقل شده است:

۱. مسند الدارمی، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲. ذکر أسماء التابعین و من بعد هم ممن صحت روايته عن الثقات عند البخاری و مسلم، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۴۳۸.

۳. مسند الدارمی، ج ۱، ص ۴۷۴؛ حدیث در نگاه خاورشناسان، ص ۴۶.

السنة قاضية على الكتاب وليس الكتاب بقاض على السنة.^۱

همان گونه که ملاحظه می شود، دارمی اصل بودن سنت و فرع انگاشتن قرآن را از یکی از تابعین - که از مُدَلّسین به نام یحیی بن ابی کثیر^۲ بوده - نقل کرده که او سخن خویش را نه به پیامبر نسبت داده و نه به صحابه. به عبارت دیگر، سخن یحیی بن ابی کثیر مصداق اجتهاد او و خبری واحد است و ادعای یک تن دلیل نمی شود بقیه نیز چنین رویکردی دارند. برای مثال از احمد بن حنبل - که از زمره محدثان و سنت گرایان بود - در این باره پرسش شد، او از پذیرش این انگاره امتناع کرد، بلکه سنت را به عنوان مُبَیّن قرآن پذیرفت. به گزارش ذیل توجه شود:

و أخبرنا عبيد الله بن البقال، أخبرنا أبو محمد الخلال، أخبرنا عمر الواعظ، أخبرنا أحمد بن محمد بن اسماعيل، حدثنا الفضل بن زياد، سمعت أحمد بن حنبل - وسئل عن الحديث الذي روى «إن السنة قاضية على الكتاب» - فقال أحمد: ما أجسر على هذا أن أقوله، ولكن السنة تفسر الكتاب وتبينه.^۳

همچنین ابن قتیبه پس از نقل سخن یحیی بن ابی کثیر، به تأویل سخن او روی آورده است و در این باره می نویسد:

اراد أن لها مبينة للكتاب مما أراد الله تعالى فيه.^۴

بنابراین، نمی توان بر پایه یک گزارش، چنین ادعایی (سنت اصل و قرآن فرع) را اثبات کرد و چنین استنادی مصداق اخصّ بودن دلیل از مدعاست.

نتیجه

از این پژوهش به دست آمد که خوترین بل دربار جایگاه سنت نبوی چهار ادعا کرده است: الف) سنت نبوی خاستگاه وحیانی ندارد. همان گونه که توضیح داده شد، در این که سنت نبوی خاستگاه وحیانی ندارد، می توان با ینبل همراه شد، ولی او به دلیل عدم مراجعه

۱. تأویل مختلف الحديث، ص ۱۹۹.

۲. ذکر أسماء التابعين و من بعد هم ممن صحت روايته عن الثقات عند البخاري و مسلم، ج ۱، ص ۴۰۱؛ لسان الميزان، ج ۹، ص ۲۹۹.

۳. طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴. تأویل مختلف الحديث، ص ۱۸۶.

به منابع حدیثی شیعه یا نداشتن آن‌ها نتوانسته تصور کند که پیامبر در تشریع سنت دارای اختیار بوده و احادیث شیعه به دلیل کتابت آن از سوی راویان مشکل احادیث اهل سنت در فاصله شدن میان صدور و کتابت را ندارد.

ب) ادعای دوم ینبل این است که سنت پیامبر فیصله بخش مسائل و مشکلات بود. او توجهی به آیات قرآن، احادیث و گزارش‌های تاریخی نکرده که همگی گویای این است که بسیاری از صحابه نگاهشان به پیامبر قداست آمیز نبوده تا این که سنت نبوی فیصله بخش مشکلات آنان باشد.

ج) ینبل ادعا می‌کند که شواهد حدیثی گویای این است که سنت نبوی در صدر اسلام مرتبه‌ای هم‌ردیف قرآن داشته است. این ادعا مبتنی است بر یک خبر واحد که حاصل اجتهاد گوینده آن خبر است. به عبارت دیگر گوینده، سخن خویش را به پیامبر ﷺ یا صحابی نسبت نداده است.

د) بعدها سنت اصل و قرآن فرع شد. این ادعا نیز همچون ادعای پیشین مصداق خبر واحد است که حاصل اجتهاد گوینده آن است.

کتابنامه

قرآن کریم

أسد الغابة في معرفة الصحابة، علی بن محمد ابن اثیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.

اسرار البلاغة، عبد القاهر جرجانی، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

اعتقادات، محمد بن علی صدوق، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

اعیان الشیعه، محسن امین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

الامام الشافعی و تأسيس الایدیولوجیه الوسطیه، نصر حامد ابوزید، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۶م.

انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۴ق.

اضواء علی السنه المحمدیه، محمود ابوریه، قم، انصاریان، ۱۳۷۵ش.

الام، محمد بن ادريس شافعی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.

البدایة و النهایة، اسماعیل ابن کثیر، تحقیق: علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

- تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۳ق.
- تاریخ خلفاء رسول جعفریان، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- تاریخ عمومی حدیث، مجید معارف، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.
- تاریخ فقه و فقهاء ابوالقاسم گرگی، تهران، سمت، ۱۳۷۵ش.
- تاریخ مدینه دمشق، علی بن حسن ابن عساکر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
- تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۳ق.
- تأویل مختلف الحدیث، محمد بن عبدالله ابن قتیبہ، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- تذکره الحفاظ، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، بی جا، مکتبه الحرم المکی، بی تا.
- تفسیر المنار، محمد رشید رضا، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.
- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- جامع بیان العلم، یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
- جذوة المقتبس فی تاریخ علماء الأندلس، محمد بن فتوح حمیدی، تونس، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۹ق.
- حدیث اسلامی: خاستگاه ها و سیر تطور، هارالد موتسکی، ویراست: مرتضی کریمی نیا، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۴ش.
- حدیث در نگاه خاورشناسان، فروغ پارسا، تهران، دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۸۸ش.
- درآمدی بر مطالعات حدیثی در دوران معاصر، مجید معارف و سعید شفیعی، تهران، سمت، ۱۳۹۶ش.
- الذریعة إلى أصول الشریعة، سید مرتضی، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه، بی تا.
- ذکر أسماء التابعین، علی بن عمر دارقطنی، بی جا، مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۰۶ق.
- سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- سنن أبی داود، ابی داود، سلیمان بن اشعث، بی جا، دارالحدیث، بی تا.
- السنن الکبری، احمد بن علی نسائی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- السیره النبویه، عبد الملک بن هشام، بیروت، دار احیاء التراث العربیه، بی تا.

- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد عبد الحمید بن محمد، تهران، جهان، بی تا.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، قاهره، وزارة الأوقاف، بی تا.
- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، تصحیح: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره، دار الحديث، ۱۴۱۲ق.
- الصلة مع التكملة و صلة الصلة، خلف بن عبد الملك ابن بشکوال، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۲۹ق.
- طبقات الحنابلة، محمد بن ابی یعلی، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- العقیده والشریعه، ایگناس تسهیر، تعریب: محمد موسی عبد الحق، قاهره، ۱۹۹۶م.
- الغدير، عبد الحسين امینی، قم، مرکز الغدير، ۱۴۱۶ق.
- فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
- لسان المیزان، ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- مستدرک الصحیحین، حاکم محمد بن عبد الله نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
- مسند أحمد بن حنبل، احمد بن حنبل، محقق: شعيب ارنووط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
- مسند الدارمی، عبد الله بن عبد الرحمن دارمی، ریاض، دار المغنی، ۱۴۲۱ق.
- مشرعة البحار، محمد آصف محسنی، قم، مكتبة العزیزی، ۱۴۲۳ق.
- المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبہ کوفی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- معالم العلماء، محمد بن علی ابن شهر آشوب، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۲۵ق.
- معالم المدرستین، مرتضی عسکری، بی جا، نشر توحید، ۱۴۱۶ق.
- معجم الاحادیث المعتبرة، محسنی، محمد آصف، قم، دار النشر الادیان، ۱۴۳۴ق.
- المغازی، محمد بن عمرو اقدی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ق.
- مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، تصحیح: هلموت ریتز، بی جا، دار النشر، ۱۴۰۰ق.
- منع تدوین الحديث، علی شهرستانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۸ق.

الموطأ، مالك بن انس، ابوظبى: مؤسسه زايد، ١٤٢٥ق.
موسوعة أعلام العلماء و الأدباء العرب و المسلمين، منجى بوسنينه، تونس، جامعة الدول
العربية، ١٤٢٥ق.
الميزان فى تفسير القرآن، محمد حسين طباطبايى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٢ش.